

نگاهی به سیری تاریخی تربیت دینی در معارف افغانستان

□ رجبعلی افتخاری *

چکیده

تحقیق حاضر با موضوع بررسی سیر تاریخی تربیت دینی در نظام آموزشی افغانستان با روش توصیفی - تحلیلی انجام و به نتایج ذیل منتهی شد. بررسی پیشینه تاریخی تربیت دینی در نظام معارف کشور در دوره‌های مختلف نشان می‌دهد، که تا دوره نظام جدید، تربیت دینی محور آموزش بوده است و دست‌آوردهای خوبی در زمینه دینی شدن مردم داشته است. اما پس از آن و در نظام جدید «تربیت دینی» فراز و نشیب‌های داشته است. در برخی دوره‌ها بسیار مورد توجه بوده است بگونه‌ای که محور تمام آموزش‌های دیگر بوده است. در برخی دوره‌ها فقط نامی از آن در بدنه نظام آموزشی دیده می‌شود و رشته‌های علمی جدید در اولویت قرار داشته است. در بعضی از دوره‌ها بکلی از ساختار نظام آموزشی حذف گردیده است. در دوره‌های که تربیت دینی مورد توجه بوده است، بدلیل هدفمند نبودن تربیت دینی و نیز نظامند نبودن برنامه‌های آن، دست‌آوردهای مطلوبی در پی نداشته است. بر اساس تحقیق، نظام جدید معارف در کشور در طول حیات علمی خود، محل نزاع و درگیری دو طیف سنت‌گرایان و تجدد خواهان بوده است. توجه افراطی سنت‌گرایان به تربیت دینی ونفی علوم جدید و موضع‌گیری افراطی تجدد خواهان باعث گردیده است که نظام تعلیم و تربیت همواره با چالش روبرو باشد و هیچگاه به اهداف خود در زمینه دینی و علمی دست پیدا نکند؛ وجود درگیری‌ها این فرصت را از دو طرف گرفته بود که در کنار هم بنشینند و در کمال آرامش و در تعامل با یکدیگر راهبردها و سیاست‌های کلی آموزش و پرورش را در دو حوزه علمی و دینی طراحی نمایند. نزاع دایمی بین دو طیف نه تنها مانع پیشرفت در دو حوزه دین و علم بود، که موجب بدبینی اقشار مختلف جامعه نسبت به تعلیم و تربیت به شکل نوین آن گردید. همچنین پافشاری متدیین بر مخالفت با علوم جدید موجب بدبینی عده‌ای با تعلیمات دینی

گردید. ما در حال شاهد چنین وضعیتی هستیم که به گواهی عقل، «علم» و «دین» از واقعیت‌های عینی زندگی است لذا نمی‌توان به بهانه علم و پیشرفت به باورها و ارزش‌های دینی بی‌توجه بود؛ چنانچه در حوزه دین هم این گونه است. بین علم و دین هیچ گونه تضادی وجود ندارد مشروط به این که در فرایند علمی شدن شأن و کرامت انسانی محفوظ باشد.

واژگان کلیدی: تاریخ تربیت دینی، تربیت دینی، معارف افغانستان..

مقدمه:

از گرایش‌های مهم در حوزه علوم تربیتی تاریخ آموزش و پرورش است. علیرغم کاستی‌های که دامن گیر این رشته هست به باور صاحب نظران از پیشرفته‌ترین گرایش در این حیطه می‌باشد. (میلاره، ۱۳۷۵ ص ۳۶). چه اینکه تلاش در تبیین نظام‌ها و روش‌های (تربیتی) هرگاه از ابعاد تاریخی کاملاً غافل باشد باشکست روبرو خواهد شد (همان). آگوست کنت می‌گوید: هرفرایند را تنها از تاریخ آن می‌توان درک کرد. (به نقل از همان). مطالعه تاریخ آموزش و پرورش یگ نگاه ساده به گذشته نیست؛ بلکه می‌توان از آن به عنوان پلی برای فهم درک وضعیت حاضر سود جست. بعلاوه، از راه مقایسه‌های که به مدد تاریخ امکان پذیر می‌گردد می‌توان عناصر تفکر و درک را که لازمه اطلاعات عمومی مرییان است بدست داد. (همان) تاریخ آموزش و پرورش از زاویه‌های مختلف مانند: تاریخ آموزش و پرورش، تاریخ روش‌ها و فنون تربیت، تاریخ نهادهای تربیتی و تاریخ تفکر، آراء و بنیادهای تربیتی قابل مطالعه است. افغانستان جزء معدود کشورهای است که آموزش و پرورش آن دارای پیشینه تاریخی درخشان است و از زاویه‌های فوق قابل بررسی می‌باشد. نوشتار حاضر به بررسی سیرتاریخی تربیت دینی در نظام معارف افغانستان می‌پردازد. بدون شک مطالعه سیر تاریخی تربیت دینی می‌تواند ما را در شناسایی نقاط ضعف و قوت تربیت دینی نظام فعلی معارف کمک نماید. مطالب آن شامل دو بخش دوره بعد از ظهور اسلام در این کشور و نظام جدید معارف می‌باشد.

الف) سیر تاریخی تربیت دینی بعد از ظهور اسلام

سرزمین افغانستان از معدود نقاطی است که مردم آن به شدت تحت تاثیر فرهنگ و باورهای دینی بوده است. نگاهی گذرا به تاریخ این سرزمین از نفوذ گسترده دین در میان مردم آن حکایت دارد. این گستردگی تنها در امور شخصی و عبادی نبوده است؛ بلکه در همه امور از جمله در

آموزش و پرورش تأثیر فوق العاده داشته است بطوری که دین داران متصدی آموزش و پرورش بوده و تمام برنامه‌های آن بر مبنای دینی استوار بوده است؛ یعنی اندیشه تربیتی اسلام مبنای پایه نظام آموزشی و تربیتی بوده است. البته قبل از ظهور اسلام ادیانی در این سرزمین حاکمیت داشته و آموزش و پرورش هم بر اساس تعالیم آن بوده است، به گفته تاریخ نگار افغانستان «افغانستان قبل از ظهور اسلام فرهنگ بخصوص خود داشت که از فرهنگ یونان و هند و ایران نیز متأثر بود، زردشتی، بودایی، مانوی و میتراپی همه در فرهنگ کشور نقشی بجا گذاشته بودند» (غبار ۱۳۸۳، ص ۱۷۵)؛ از این رو می‌توان گفت که در آن برهه، تربیت هم تابع دیانت بوده است. اما بعد از ظهور اسلام و توسعه فرهنگ اسلامی، فرهنگ مردم افغانستان شکل دیگری بخود می‌گیرد و مانند سایر بلاد اسلامی تابع و رکنی از فرهنگ اسلامی می‌گردد. البته نفوذ فرهنگ اسلامی نسبت به ادیان قبل از اسلام، در میان مردم افغانستان ریشه دارتر و عمیق‌تر بوده است بطوری که تمام زوایای زندگی [اعم از فردی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی] شان را تحت تأثیر قرار داده است. «گرفتار» نویسنده کتاب افغانستان کلید یک قاره معتقد است: آداب و رسوم و فرهنگ مردم افغانستان منبعث از فرهنگ اسلامی است. یکی از کشورهای که پای بندی شدیدی به اصول و اعتقادات اسلامی دارد افغانستان است. اسلام در همه جزئیات زندگی مردم نقش دارد. هر گونه تحول و دگرگونی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در قالب اسلامی آن امکان پذیر است و هر طرح مغایر آن، محکوم به شکست است. حتی نسل جوان هم پای بند به اصول و سنن گذشته بوده، تخطی کمی از آن داشته اند» (به نقل از ناصری داوودی، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۲۰)

مردم افغانستان تنها به پذیرش اسلام و انجام مناسک آن اکتفا نکردند با استفاده از رهنمودهای آن نقش مؤثر در توسعه و فرهنگ و علوم اسلامی ایفا کردند بطوری که سرزمین افغانستان یکی از مراکز علمی آنروز گردید و در این برهه به تأسیس دهه‌ها مدرسه دینی پرداختند و حاصل این تلاش‌ها تربیت دانشمندان متخصص در تفسیر، حدیث، فقه و علوم مختلف است. (غبار، همان، ص ۱۵۹)

از تحول مهم در عرصه فرهنگ در این برهه، آشنایی مسلمانان با رشته‌های علمی دیگر از طریق فن ترجمه است. از این رو علاوه بر فقه و تفسیر، رشته‌های علمی نظیر ریاضیات، ستاره شناسی، پزشکی، منطق، علوم طبیعی، فلسفه اولی و تاریخ بوجود آمد و مترجمان سریانی، حرانی، افغانستانی، ایرانی، وهندی اطلاعات ارزشمندی از رشته‌های فوق، در اختیار فرهنگ

دوستان اسلامی گذاشتند.

خاستگاه علوم در رشته‌های فوق هم یونان است. بیشترین ترجمه‌ها در زمینه علوم طبیعی، ریاضیات و فلسفه بوده است. طی چند قرن بعد از ظهور اسلام، «غیر از افغانستان کشورهای عربی زبان، ماوراء النهر، ایران، مصر، مغرب و اندلس هر کدام کانون تمدن اسلامی به شمار می‌رفت» (همان، ۱۷۷ و ۱۷۸) بنابراین می‌توان گفت که عامل عمده در توسعه علوم در میان جوامع اسلامی و نیز گرایش شدید مردم به آموزه‌های دینی، گسترش آموزش و پرورش به سبک دینی و نیز تأکیدات است که در متون دینی نسبت به فراگیری علم و دانش وجود دارد.

مکتب تربیتی اسلام

با توجه به میزان اثر گذاری نظام تربیتی اسلام در سرزمین‌های مختلف و پای‌بندی مردم به باورهای دینی می‌توان از آن به عنوان مکتب تربیتی مبتنی بر یک تفکر یاد کرد که دارای هدف، محتوای آموزشی و تربیتی، اصول و روش‌های خاص می‌باشد. چه اینکه به گفته موريس دبس «مکتب‌ها نماینده قدرت ابداعي انسان و در عین حال خمیر مایه دگرگونی هستند» (به نقل از میالاره، همان، ص ۳۳) و آرای که ارائه می‌دهند با آراء مردم عادی فرق دارد چنانچه آراء تربیتی که افلاطون در جمهوری آورده است با آراء مردم آتن در آن زمان یکی نبوده است (همان). باید گفت ظهور دین اسلام با شعار تعلیم همراه بود، (علق ۵/۴) به مرور زمان مبانی، اصول و سیاست‌های تعلیم هم تبیین گردید آنگاه یک تفکر تربیتی جدید در عرصه تعلیم و تربیت متولد شد. در این تفکر نوع نگاه به انسان { که موضوع تربیت است } یک نگاه ویژه است. بنابراین انسان شناسی براساس این دیدگاه با انسان شناسی موجود در آن عصر و نیز دیدگاه‌های که دوره‌های متاخر نسبت به انسان ارائه شده است تفاوت دارد. در تفکر تربیتی اسلام، انسان بر فطرت الهی زاده شده است؛ یعنی دارای خلقت ویژه است که هیچ موجودی مانند او خلق نشده است (روم/۳۰) مرکب از جسم و روح است (ص/۷۳) از این رو تربیت انسان باید بر این مبنا استوار باشد و فرایند تربیت باید تمام ابعاد وجودی او را در بر بگیرد.

بدنبال چنین طرز تفکری که در حیطه تعلیم و تربیت بوجود آمد، متفکرانی ظهور کردند که در چنین فضای نشو و نمو کرده و مایه‌های فکری و علمی شان متأثر از آموزه‌ها و معارف دینی است. اینان با استفاده از این معارف درصدد توسعه تفکر تربیتی اسلام برآمدند و مطابق متون دینی تفسیر جدیدی در باره جهان هستی، انسان و موقعیت او در نظام هستی ارائه کردند که در نوع خود تحول

عظیم در حوزه انسانشناسی و هستی شناسی محسوب می‌شد. بدون تردید، این تحول بزرگ آغاز تاریخ اندیشه‌های تربیتی دانشمندان مسلمان شد. دانشمندان مسلمان در دوره‌های نخست «با بهره‌گیری از دانش و تمدن یونان و نیز استفاده از کتاب و سنت به پایه‌ریزی تفکرات تربیتی پرداخته، به تدریج آن را به کمال و رشد نسبی رساندند» (جمعی از نویسندگان، آرای تربیتی دانشمندان مسلمان، ج ۴، ص ۱). البته نظریه پردازی این اندیشمندان بیشتر جنبه نظری داشته است اما در عرصه عمل و برنامه‌ریزی آموزشی و تربیتی با شکل نوین و با استفاده از تجارب جدید سابقه زیاد ندارد و «پیشینه آن به بیش از یک قرن بر می‌گردد» (همان).

متفکران تربیتی با رویکرد دینی

با گسترش علوم و توسعه کرسی نظریه پردازی، گرایش‌های متعدد علمی پدید آمد و دانشمندان با رویکردهای (کلامی، فقهی، فلسفی، عرفانی، اخلاقی) به تجزیه و تحلیل مسایل تربیتی پرداختند. در جریان سیر تاریخی تربیت دینی در افغانستان، به دانشمندان زیادی بر می‌خوریم که در توسعه و گسترش تفکر تربیتی تاثیر به سزای داشته‌اند. در ذیل به دو اندیشمندی که در واقع نماینده دو گرایش تربیتی در نظریه تفکر تربیتی اسلام می‌باشند، اشاره می‌شود.

۱- مولانا جلال الدین بلخی متفکر تربیت اسلامی

جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی در سال ۶۰۴ ق در بلخ بدنيا آمد و در سال ۶۷۲ ق در گذشت. مولوی از لحاظ گرایش مذهبی بر مذهب اهل سنت بوده است و از لحاظ گرایش فکری نگرش صوفیانه و عرفانی داشته است. جوهره اصلی عرفان مولوی هم عشق است، عشقی که آمیخته با معرفت الهی است. مولوی از کسانی است که در فرهنگ اسلامی رشد یافته و خاستگاه فکری او قرآن و حدیث می‌باشد. بنا بر این آرای تربیتی او بر انسان شناسی عرفانی مبتنی است آن هم بر مبنای قرآن و روایات. (جمعی از نویسندگان، آرای تربیتی دانشمندان مسلمان، ج ۲، ص ۱۸۶). مولوی دارای آرای تربیتی ناب است که در اینجا مجال بررسی آن نیست در افغانستان صوفیون دیگر هم بوده‌اند که مشهورترین آنها ابراهیم ادهم بلخی، بایزید بسطامی، حکیم سنایی غزنوی است؛ ولی آثار آنها در دست نیست.

۲- ابن سینا و تفکر تربیتی اسلام

دانشمند دیگری که در توسعه تفکر تربیتی نقش ایفا کرده است ابن سینای بلخی است. (۳۷۰ ه. ق) او دانشمند جامع است که در رشته های: فلسفه، طب، تفسیر، تصوف و اخلاق، کیمیا، لغت و طبیعیات و تعلیم تربیت آثار گرانسنگی از خود بر جای گذاشته است. ابن سینا در تبیین آرای تربیتی خود بیشتر گرایش فلسفی دارد؛ اما در مورد گرایش عرفانی وی اختلاف نظر است. نظریات تربیتی ابن سینا در مورد مبانی، اصول، روش تعلیم و تربیت و نیز کودک و خانواده از اهمیت بر خوردار است و در میان صاحب نظران این رشته جایگاه والایی دارد؛ زیرا او در مورد تعلیم و تربیت نگاه جامع دارد و در خصوص برخی مسایل از قبیل مبانی اصول و نیز تربیت کودک به تفصیل نظر داده است و کتابی هم به نام تدابیر المنزل نوشته است. بدون تردید آرای تربیتی او برای دست اندر کاران و برنامه ریزان آموزش و پرورش بسیار گره گشا خواهد بود.

ابن سینا معتقد است که تربیت کودک باید بر اساس مراحل رشد او باشد. از این رو سه مرحله را برای تربیت مورد تاکید قرار داده است: پیش از آموزش، آموزش ابتدایی و آموزش حرفه ای. در دو مرحله اول و دوم بر تربیت دینی تاکید می کند. مرحله اول که از بدو تولد تا شش سالگی است از وظایف والدین را در این مرحله نام نیک نهادن، ارتزاق کودک از شیر مادر، انتخاب دایه با اخلاق شایسته، دارای طبع سالم و بدور از حماقت، تادیب و تربیت اخلاقی می داند. در مرحله دوم، بدو نکته توجه دارد: ۱- مواد آموزشی، که عبارت اند از قرآن، کتابت و معالیم دین، آموزش اشعاری که به محاسن اخلاق و اعمال پسندیده تحریص می کند. ۲- همزمانی تربیت عقلی و اخلاقی. (همان، ص ۲۹۵-۲۹۶)

هدف مکتب تربیتی

وقتی از مکتب تربیتی سخن می گویم بحث هدف پیش می آید. مکتب تربیتی اسلام مبتنی بر هدف است؛ ولی هدف آموزش و پرورش در جهان اسلام و نظام معارف افغانستان در آن دوره علاوه بر سواد آموزی جنبه ارشادی هم داشته است. به عبارت بهتر، هدف از تعلیم و تربیت، صیانت نفس افراد و فضای جامعه اسلامی از فساد و فحشا است. در ضمن بدلیل سیطره قدرت های حاکم، تسلیم و رضا و اطاعت از دولت وقت نیز جزء اهداف تربیت بوده است.

هدایت و ارشاد و بدنبال آن دوری جامعه از فساد، از اهداف ضروری تعلیم و تربیت است ولی این به تنهایی کافی نیست. خلاقیت و ابتکار، رشد و پرورش قوه تعقل و تکفر در متربیان بخش از

اهداف در فرایند تربیت است که همواره باید مورد توجه باشد. طبیعی است اگر قدرت تفکر و اندیشه در فرایند آموزش و پرورش نادیده گرفته شود، نظام آموزشی کارایی لازم را نخواهد داشت.

باید گفت هدف غالب در نظام آموزشی و تربیتی آن روز هدایت و ارشاد بوده است تا رشد و توسعه عقلانیت، از این رو تعلیم و تربیت آن روز افغانستان موجب توقف توده‌ها و عدم ترقی در عرصه علم و تکنولوژی بوده است. این در حالی است که دین اسلام همواره پیروانش را به تعقل و تدبیر فرا می‌خواند. به نظر می‌رسد که سیاست حاکم بر نظام آموزشی آن روز ناشی از برداشت نادرست از آموزه‌های دین و تک بعدی نگری به معارف دینی بوده است. محتوای آموزشی و تربیتی این دوره مؤید این برداشت می‌باشد که متناسب با هدف یاد شده تنظیم گردیده است. البته چنانچه اشاره شد، این نوع آموزش در عمق بخشی باورهای دینی در میان توده‌های مردم بسیار تاثیر گذار بوده است، لکن با تعلیم و تربیت واقعی که هدف آن رشد هماهنگ استعداد های موجود در نهاد انسان می‌باشد، فاصله دارد.

در یک مقایسه کلی تعلیم و تربیت جهان اسلام با تعلیم و تربیت یونان آن روز، بدست می‌آید که تعلیم و تربیت در یونان از برخی جهات نظیر اهداف، اصول و استراتژی، برتری‌هایی داشته است. به این معنی که اصول تربیت در یونان قدیم بر اساس روح تفوق جویی استوار بوده است در حالیکه آموزش اسلامی در افغانستان به گفته غبار «فرد را مقید و تابع اجتماع قرار می‌داد تا جایی که مؤسسات سیاسی و روحانی «سایه آسمانی» محسوب می‌شد و اطاعت کور کورانه، آزادی فرد را معدوم می‌نمود» (غبار، همان، ص ۱۸۳)

محتوای آموزشی

در دوره بعد از اسلام، آموزش عمدتاً در دو بخش متمرکز بوده است: بخش ابتدایی و تحصیلات عالی، در بخش ابتدایی محتوای آموزشی شامل آموزش قرآن، احکام شرعی (واجبات، مستحبات، محرمات و مکروهات)، اخلاق (مانند [حفظ ادب در مقابل بزرگان احترام پدر و مادر] و عقاید (اصول دین، آشنایی با خداوند، احوال روز قیامت و...) اما در بخش تحصیلات عالی محتوای آموزشی شامل فقه، حدیث، تفسیر، و عقاید و طب و نجوم، ریاضی، ادبیات عرب و دری بوده است..

مراکز آموزشی و تربیتی

از آنجای که تعلیم و تربیت جنبه ارشادی داشته است مراکز رسمی برای تعلیم و تربیت محدود بوده است. علاوه بر مدارس، محل‌های چون: خانه‌ها، بازار، دکان‌ها، کارگاه‌های حرفه‌ای، مساجد، خانقاه‌ها، محل تجمعات مردم برای موعظه و ارشاد، دربار پادشاهان و ادارات دولتی، پذیرای جویندگان علم و دانش بوده‌اند.

در قرن اول هجری، تعلیم و تربیت کودکان در دوره عمومی، اغلب در مساجد انجام می‌شده است؛ ولی از آنجایی که کودکان نابالغ احکام مسجد را رعایت نمی‌کردند، در آغاز قرن دوم هجری مراکز دیگری را به نام مکتب خانه برای آموزش بنا کردند. (شلی، ۱۳۸۷، ص ۴۹) از آن برهه تاکنون مکتب‌خانه نقش اساسی در حیات علمی، فرهنگی، آموزشی و تربیتی ایفا کرده است. از ویژگی بارز این مرکز تعلیمی آموزش معارف دینی است.

با شروع قرن دوم هجری مکتب‌خانه‌های زیادی در جهان اسلام تأسیس می‌گردد. سرزمین افغانستان نیز در تأسیس مکتب‌خانه پیشگام بوده است. نخستین مکتب‌خانه در بلخ توسط ابوالقاسم ضحاک ابن مزاحم بلخی تأسیس گردیده است. ابوالقاسم بلخی، از شاگردان امام زین العابدین * (ع) و یکی از دانشمندان و مفسران امامیه به شمار می‌رود. وی پس از آنکه در بلخ، بخارا، مرو، سمرقند، ری، و سر انجام مدینه به تحصیل علم و کسب حدیث و تفسیر پرداخت، به زادگاهش بلخ بازگشت و در شهر «بروقان» از توابع بلخ ساکن شد. او نخستین کسی بود که برای کودکان و نوجوانان، مکتب‌خانه را پایگذاری کرد. بنا به گزارش تاریخی، افزون بر تعلیم و تربیت در مکتب‌خانه‌های مزبور، وی به روستاهای مختلف می‌رفت و فرزندان مردم را آموزش می‌داد و در صورت عدم امکان مکتب خانه، آنان را بسوی مدارس ساخته شده جذب می نمود تعداد افرادی را که او بدین ترتیب تربیت نمود و آموزش داد حدود سه هزار پسر و هفتصد دختر ثبت نموده‌اند. (شلی، همان، ص ۴۵)

ره‌آوردهای تعلیم و تربیت دینی در دوره بعد از اسلام

با وجود نقص‌ها و کاستی‌ها در نظام آموزشی، تعلیم و تربیت اسلامی در افغانستان ره آوردهای ارزشمندی هم داشته است. این ره آوردها از دو نگاه دینی و علمی قابل بررسی است. از نگاه دینی، نتیجه تعلیم و تربیت افغانستان در آن دوره، ایجاد یک جامعه پر تلاش، صبور و قانع و نیز تقویت ایمان مذهبی و تحریص مردم به مبانی و ارزش‌های دینی است. ایمان مذهبی

کارکردهای مهمی در زندگی دینی، اجتماعی و سیاسی مردم افغانستان داشته است. از نگاه علمی، تعلیم و تربیت اسلامی زمینه ساز رشد و توسعه رشته‌های علمی در سطح عالی، پرورش دانشمندان و رجال علمی و ایجاد مراکز آموزشی و پژوهشی است. از رشته‌های علمی می‌توان به اموری چون فقه، اصول، رجال، تفسیر، فلسفه، تصوف، عرفان، پزشکی و کیمیا اشاره کرد. این رشته‌ها در مدارس علمیه - که حکم تحصیلات عالی را داشتند - تدریس می‌شد. در اواخر سده دوم هجری قمری، نهضت مدرسه سازی در جهان اسلام شکل می‌گیرد، بعد از بیت الحکمه و دارالترجمه که در زمان مأمون عباسی بوجود آمد، مدارس علمیه تحت عنوان نظامیه توسط خواجه نظام الملک طوسی در بغداد - که مرکز خلافت بود - و دیگر بلاد اسلامی تأسیس گردید. در سرزمین افغانستان نیز مدارس نظامیه در شهرهای بلخ و هرات تأسیس گردیده است که از نظر درجه علمی با نظامیه بغداد برابری می‌کند.

برابر شواهد تاریخی، بلخ و هرات از مراکز مهم علمی جهان اسلام می‌شوند، افراد زیادی از نقاط مختلف برای فراگیری معارف اسلامی به این دو مرکز می‌آمده‌اند. به گفته برخی از مورخین «در قرن چهارم بلخ مرکز پرورش معارف اسلامی بوده است و تا پنج قرن ادامه داشته بطوری که این سرزمین (دارالفقاهه) و (دارالاجتهاد) نام می‌گیرد» (حبیبی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸) از رجال علمی دیار بلخ محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (۳۴۰) و استاد او محمد بن مسعود عیاشی (همان، ص ۳۲۰) را می‌توان نام برد «که هر دو از کبار فقیهان و محدثان امامیه در مکتب دیگر مربوط بلخ یعنی سمرقند زیسته و از اهالی آنجا بوده‌اند (همان، ص ۲۱۴).

ب) سیر تاریخی تربیت دینی در نظام جدید معارف افغانستان

دوران شیر علی

تا اوایل قرن نوزدهم افغانستان از لحاظ فرهنگ و سواد آموزی در حالت فروپاشی قرار داشت. نهادهای آموزشی به صورت محلی بود و به وسیله مبلغان مذهبی اداره می‌شد. مواد درسی شامل درس‌هایی در مورد زبان فارسی، خواندن فارسی کلاسیک به طور مشخص اثر سعدی و حافظ و مقدمه ای از ادبیات عرب می‌شد. (گری گوریان، ۱۳۷۵، ص ۹۶) این در حالی است که قرن هجدهم و نوزدهم جریان‌های مختلف روشنفکری در اروپا به کشفیات علمی دست یافته بودند و این جریان روی افغانستان تأثیر نگذاشت. شیر علی به گفته برخی از مورخین مؤسس تمدن

جدید در افغانستان است. (همان، ص ۱۸۹-۱۹۰) او پس از به قدرت رسیدن، در امور مختلف به اصلاحات پرداخت، از آن جمله در حوزه آموزش و پرورش است. قبل از این دوره، هیچ مدرسه‌ی عمومی و همگانی در افغانستان وجود نداشته است، آموزش در خانه توسط فرد بزرگتر و یا در مکتب خانه انجام می شده است. آموزش به شیوه نوین آن بسیار محدود و تعداد کمی از مردم به آن دسترسی داشتند.

امیر شیر علی خان برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، آموزش و پرورش به شکل جدید آن را پایه گذاری کرد. او اولین مدرسه‌ی عمومی را در بالا حصار کابل تأسیس کرد که دارای دو بخش ملکی و نظامی است. مکتب ملکی مخصوص سرداران و خوانین ساکن در پایتخت بود که در آن فرزندان دولت مردان و نیز فرزندان خوانین نزدیک به دربار مضامین حقوق، مدیریت، سیاست و علوم ادبی را فرا می گرفتند. در مکتب نظامی تعلیمات نظری، علم قرائت، نوشتن، علوم دینی و تاریخ تدریس می شد (اندیشمند، ۱۳۸۰، ص ۵).

تربیت دینی در دوران عبد الرحمان

با این که زمینه برای توسعه آموزش و پرورش جدید در این دوره مساعدتر است، اما هیچ فعالیتی در این خصوص صورت نگرفته است. به گفته یکی از تاریخ نگاران افغانستان «هیچ نقطه درخشانی در تاریخ این عهد راجع به فرهنگ جدید دیده نمی شود. بی اعتنایی امیر تاجای بود که می توان آن را تعدد و تعدد او در جلوگیری از فرهنگ نامید» (غبارهمان، ص ۱۳۰۷) باید گفت نه تنها در زمینه توسعه آموزش و پرورش به شکل نوین آن در این دوره، کاری صورت نگرفته است که در اثر جنگ های داخلی این دوره، خیلی از میراث فرهنگی و مراکز تعلیمی سنتی ویران و یا تعطیل گردیده اند. (ناصری داوودی، ۱۳۸۰، ص ۴۳).

از اقدامات عبدالرحمان در زمینه فرهنگ و آموزش، بازسازی یک باب مدرسه در یکی از محله های کابل (مسجد شاهی بازار چوب فروشی) برای آموزش فقه است. از اساتید آن، دو نفر از روحانیون وقت بنام ملا غلام محمد و ملا ابوبکر یاد شده است. از اقدامات دیگر او تأسیس مدارس معدودی برای سربازان است که دست آوردی نداشته است. برنامه های درسی شان تا حد زیادی به عربی، حفظ آیات و سوره های گوناگون قرآن کریم و تحصیل درسهای اخلاقی از ادبیات کلاسیک فارسی منحصر می شد (گریگوریان، همان، ص ۱۹۰). در این دوره نیز آموزش منحصر در تعلیمات دینی است آن هم بدون سازمان دهی مشخص و هدف مشخص و با شیوه سنتی..

تربیت دینی در دوران حبیب الله خان

چنانچه اشاره شد شیرعلی خان بنیان گذار آموزش و پرورش به شکل نوین آن در افغانستان است، از آنجایی که دوره او به دوره سنتی نزدیک است، با تغییرات اندکی در مواد درسی و نظام آموزشی مواجه هستیم. اما تاریخ شکل گیری آموزش و پرورش نوین در افغانستان به اوایل قرن بیستم بر می گردد. با فوت عبد الرحمان (۱۹۰۱م) و به قدرت رسیدن فرزندش حبیب الله خان فصلی جدید در معارف افغانستان گشوده می شود. در این دوره ضمن اینکه معارف از حالت رکود دوره عبدالرحمان بیرون آمد نسبت به دوره قبل از آن (دوره شیر علی خان) تغییرات اساسی در نظام تعلیم و تربیت بوجود آمد.

از نخستین اقدامات عملی حبیب الله خان تأسیس «لیسه حبیبیه» در سال ۱۹۰۳ میلادی در شهر کابل است. این مدرسه در قالب ساختار نوین آموزشی و در سه مقطع ابتدایی، رشدی و اعدادی شروع به فعالیت می کند. هر مقطعی دارای برنامه درسی مشخص بوده است. مقاطع تحصیلی و برنامه درسی در هر مقطع طبق جدول ذیل است.

مقطع	تعداد سال	برنامه درسی
ابتدایی	چهار سال: ۴، ۳، ۲، ۱	دینی چهار سال، دری، حساب، جغرافیه، مشق و خط.
رشدی	سه سال: ۵، ۶، ۷	دینی سه سال، تاریخ، جغرافیه، زبان (دری، پشتو، اردو یا ترکی) رسم (نقاشی) حفظ الصحه (بهداشت)، رقوم (آمار) و سیاق تعلیم (روش آموزش)
اعدادی	سه سال: ۸، ۹، ۱۰	دینی سه سال، دری تاریخ، جغرافیه، جبر و مقابله، مثلثات، هندسه تحلیلی، جرائع، حکمت طبیعی، کیمیا و انگلیسی.

جدول شماره ۱ مقاطع تحصیلی و برنامه درسی لیسه حبیبیه کابل در این دوره نگرش و استراتژی دولت مردان نسبت به نظام آموزشی متفاوت از گذشته است. برای سنین مختلف مقاطع تحصیلی مشخص گردیده است. درجه اعدادی معادل مقطع متوسطه در زمان فعلی است.

از اقدامات دیگر حبیب الله در حوزه فرهنگ و آموزش، تأسیس مکتب حربیه (مکتب نظامی) در سال ۱۹۰۹ میلادی است، علاوه بر مضامین چون حساب و مسایل مربوط به امور نظامی،

قرآن کریم، تاریخ اسلام، ادبیات عرب شامل صرف ونحو جز برنامه های درسی مکتب یادشده است.

درسایر شهرهای افغانستان آموزش به شکل سنتی و در مساجد توسط روحانیون انجام می گرفت. تنها در نورستان دولت شش مکتب ابتدایی را آن هم برای تدریس دینیات فعال کرد. ضمناً طبق دستور حبیب الله خان یازده مدرسه به منظور آموزش حفظ قرآن در یازده شهر افغانستان ساخته شد، این مدارس هم با ۱۴ معلم و ۱۴۰ شاگرد شروع به فعالیت می کند. هدف این بوده است که هر شاگردی بتواند ۳ تا ۶ سال قرآن را حفظ کند. حاصل این مدارس ۳۰ نفر حافظ قرآن است. به گفته غبار برخی از حافظان نابینا بوده است. (غبار، همان، ص ۱۱۰۹)

در لیسه حبیبیه علاوه بر معلمان داخلی و خارجی از روحانیون هم برای تدریس تعلیمات دینی استفاده می شده است. فلسفه حضور روحانیون در نظام معارف این است که حبیب الله خان از سوی روحانیون که طرفدار آموزش به سبک سنتی بودند، تحت فشار قرار داشته است و نظام جدید آموزش را مغایر با آموزه های دینی قلمداد می کرده اند. نویسنده کتاب ظهور افغانستان نوین می گوید: ملاها با کنترل دولت بر تعلیم و تربیت، مرکز تربیت معلم، تدریس زبان انگلیسی، و به طور کلی موضوعات درسی مدرن مخالفت و در برابر هر نوع نوآوری آموزشی مقاومت می کردند. (گریگوریان، همان، ص ۲۳۴). از سوی دیگر؛ در نظام جدید آموزش های دینی اساس و پایه آموزش های دیگر است. حبیب الله خان در یک سخنرانی که در جمع دانش آموزان هندی ایراد گردیده است به این مساله تصریح می کند: « آنچه من به آن تأکید دارم این است که آموزش های مذهبی، پایه و اساس اشکال دیگری از آموزش است، بنا براین آموزش های دیگر باید بر روی آن بنا نهاده شود. اگر پایه های چیزی را قطع کنید، رو بنای آن مطمئناً فرو خواهد ریخت، بنا براین بر شما توصیه می کنم، برای همیشه مواظب باشید که آموزش های مذهبی دانش آموزان در مرحله اول قرار داده شود و بیشترین توجه بآن اختصاص داده شود. این شرط لازم را بر مکتب خودم در افغانستان تحمیل کرده ام» (همان) از این روش سنتی اسلامی بدون تغییر در مدرسه حبیبیه و دانشکده نظامی سلطنتی باقی ماند و تأکید اصلی بر روی فراگیری دروس سنتی (دینی) بود.

تربیت دینی در دوران امان الله خان

باشروع پادشاهی امان الله خان آموزش و پرورش افغانستان وارد عرصه جدید می شود. در

این دوره شاهد دگرگونی و تحول بزرگ در نظام آموزشی هستیم. از این رو می‌توان شاه مذکور را «بنیانگذار رسمی و ترویج کننده معارف عصری افغانستان» دانست. (اندیشمند، همان، ص ۹). الزامی بودن آموزش دوره ابتدایی، تدوین نظامنامه ولوایح در مورد معارف از اقدامات بزرگ در این دوره است. بدون شک نظامنامه در نوع خود از عوامل مهم و تأثیر گذار در توسعه و گسترش سریع آموزش و پرورش می‌باشد؛ زیرا بموجب آن، « دولت مکلف بود تا به توسعه معارف توجه کند. همچنان تدوین این قوانین و نظامنامه‌ها زمینه و فرصت مساوی و برابر را برای تمام مردم بدون تبعیض مساعد می‌کرد. » با تأسیس مدرسه امانیه در سال ۱۹۲۲ میلادی تغییر در سیستم درسی مدارس از لحاظ زمانی و مواد درسی، تعیین سال و مقاطع مختلف تحصیلی آغاز شد.

امان الله خان تنها فردی در تاریخ حاکمان افغانستان است که روی آموزش و پرورش تأکید داشت؛ زیرا معتقد بود که ترقی و پیشرفت از طریق آموزش و پرورش میسر است. جدیت وی در این راه به حدی بود که در برخی موارد خود شخصا به تدریس می‌پرداخت. هدف از آموزش از نظری دوجیز است: الف) بوجود آوردن طبقه روشنفکر اندیشمند در افغانستان که عامل ضروری برای موفقیت اصلاحات و مدرن شدن بودند. ب) تربیت گروهی اداره کننده مقتدر برای سلطنت (گریگوریان همان، ص ۲۹۹). دوهدف یاد شده از سوی شاه و مشاور اصلی او محمود طرزی به عنوان هدف آموزش و پرورش اعلام شده است.

البته در این دوره نیز تضاد بین روش جدید و سنتی ادامه داشته است و هنوز افکار عمومی بر این باور بود که هدف از تحصیل باید تقویت تعلیمات اسلامی باشد، از این رو سنت گرایان به مخالفت خود در معرفی مضامین جدید به برنامه های درسی ادامه می‌دادند؛ اما امان الله خان مثل پدرش تلاش می‌کرد تا سنت گرایان را متقاعد سازد، که مدارس جدید قداست دین و یا جایگاه آنها را تهدید نمی‌کند.

بدنبال ورود زنان به عرصه تعلیم و تربیت در این دوره، مراکز مخصوص آموزش زنان در پایتخت بوجود آمد. اولین مدرسه دخترانه بنام مکتب عصمت، توسط ملکه ثریا همسر شاه امان الله در سال ۱۹۲۰ در شهر کابل تأسیس گردید. سپس در سال ۱۹۲۳ مکتب مستورات ساخته شد. طبق شواهد تاریخی تأسیس مکتب مستورات با مخالفت علمای دینی مواجه گردید. علما دینی که از آنها به سنت گرایان یاد می‌شود، مخالف آموزش زنان و دختران به شیوه جدید هستند، استدلال آنان مبنی بر عدم تحصیل زنان در مدارس دولتی، حفظ حجاب اسلامی برای زنان و دختران مسلمان است، چنانچه این مساله در نامه رسمی آنها به شاه امان الله هم تصریح گردیده

است: «اما قرار مسایل مسلمه و روایات مفتی به فقه شریف بایستی تعلیم و تحصیل نسوان در خانه های خود از اقارب محارم شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت اسلام است محروم نمانند، بنا برآن از شریعت پروری اولی الامر خود مختار غیورما، امید می شود که تعلیم جمعیت نسوان در مکتب ها نشود، تا مسأله حجاب و ستر که یک فرض ضروریست برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر حاصل شود» (همان).

شاه امان الله تحت فشار روحانیون مدارس زنان را بطور موقت بست و آموزش آنان در خانه ها و بواسطه بستگان نزدیک صورت می گرفت. آموزش زنان منحصر در مسایل دینی و فراگیری قرآن در سطح روخوانی آن می شود. به نظر می رسد که این مقدار از آموزش در راستای تربیت دینی زنان کافی نباشد و تربیت دینی به مفهوم که بیان شد محقق نمی شود. زیرا آموزش زنان در خانه به صورت سازمان یافته و هدفمند صورت نمی گیرد؛ بلکه افراد خانواده مانند پدر و برادر که سواد خواندن و نوشتن دارند عهده دار آموزش آنان هستند؛ از این رو آموزش زنان در خانه هیچ گونه دست آوردی هم نداشته است. هدف از آموزش زنان این بوده است که، بتوانند قرآن را از رو بخوانند بدون اینکه مفاهیم آن را درک نمایند. باید گفت که آموزش قرآن در مکاتب پسرانه نیز در سطح روخوانی بوده است در افکار عمومی جنبه قدسی و معنوی قرآن بیشتر مورد توجه است تا مفاهیم و معانی آن؛ یعنی قرآن یک کتاب شفا دهنده و نگهبان انسان قلمداد می شود تا یک کتاب حیات بخش تربیتی در زندگی معنوی و مادی.

در سفر دوم شاه امان الله به اروپا، وی بیش از پیش تحت تأثیر پیشرفت های غرب قرار می گیرد؛ از این رو ضمن تأکید مجدد به توسعه آموزش و پرورش برای پیشرفت و بروز کردن جامعه افغانستان، دست به یک سلسله تغییراتی در زمینه فرهنگ عمومی مردم به شکل غربی آن زد که بدون شک با آموزه های دینی و باورها و فرهنگ عمومی مردم در تضاد آشکار بود. از اقدامات نوگرایانه شاه امان الله در حوزه آموزش تعطیلی مدارس در روزهای پنجشنبه و فعال بودن آن در روزهای جمعه است. بدون شک این نوع رفتار شاه با گفتار وی که همواره شعار می داد: آموزش به شیوه نوین آن با اسلام و آموزه های آن، منافات ندارد در تضاد آشکار است. او در لفافه شعارهای عوام فریبانه می کوشید که مفاهیم غربی را بجای مفاهیم دینی و ملی ترویج نماید، چنانچه پتر مارسدن نویسنده کتاب طالبان می گوید: امان الله بر آموزش سخت تأکید داشت و می کوشید مفاهیم غربی را در روان ملی جای دهد و افکار منسوخ را بردارد. در نتیجه، آموزش و تربیت، اقدامی برای کاهش دادن تأثیر اسلام فهمیده شد. اصلاحات او که رنگ و نشان فرهنگ

غربی را بر خود داشت و مستبدانه عمل می‌شد، رهبری سنتی و علما را سخت ناراحت کرد. (پیتز مارسدن، ۱۳۷۹ ص ۱۲۱).

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که محتوای برنامه درسی در معارف به شکل نوین، مطابق با منابع اسلام و در راستای تربیت دینی است؛ اما اهداف که از سوی دولت برای آموزش و پرورش اعلام شده است و نیز رفتارهای اصلاح گرایانه شاه در زمینه فرهنگ عمومی جامعه و مسایل تعلیم و تربیت با اهداف و شیوه تربیت دینی سازگاری ندارد. اصول آموزشی و تربیتی اقتضا می‌کند که بین اهداف، محتوا و شیوه‌های تربیتی باید هماهنگی برقرار باشد تا نظام تربیتی از مطلوبیت برخوردار باشد. از این رو عدم هماهنگی بین سه عنصر اساسی تربیت را می‌توان از اشکالات اساسی این دوره در نظام آموزشی دانست.

عدم هماهنگی در هدف، محتوا و شیوه‌های تربیتی واقدامات شتابزده شاه پیامدهای ناخوشایندی در عرصه تعلیم و تربیت و ثبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور بدنبال داشت. از آن جمله می‌توان به ایجاد بدبینی بین اقشار مختلف جامعه بخصوص علمای مذهبی نسبت به آموزش و پرورش به شکل نوین آن اشاره کرد. این بدبینی تا مدت‌ها ادامه داشت بگونه‌ای که مردم - بخصوص مردم دهات- بخاطر حفظ دین و ارزش‌های آن، از فرستادن فرزندان خود به مدارس دولتی خود داری می‌کردند. این مقاومت در حدی است که حتی در برخی موارد مردم با دادن رشوه به مدیران و معلمان، از حضور فرزندان خود در مدرسه جلوگیری می‌کردند.

در واکنش به اقدامات شاه یک جبهه مخالف دولت به رهبری علما و سران قبایل شکل گرفت و خواست اصلی مخالفان لغو برنامه‌های اصلاحی حاکمیت - که به نظر آنها مخالف دین اسلام است- می‌باشد. شاه برای فرونشاندن شورش‌ها با درخواست مخالفان موافقت کرد و برای نشان دادن حسن نیت خود، تمام برنامه‌های اصلاح گرانه را ملغی اعلام کرد. علیرغم موافقت شاه با درخواست مخالفان، شورش‌ها بر ضد او گسترش یافت و سر انجام به سقوط سلطنت منجر شد.

با سقوط سلطنت پرونده تعلیم و تربیت به شیوه نوین بسته و دست‌آوردهای سه ده تلاش علمی و فرهنگی از بین رفت و بدین ترتیب، ضربه حولناکی بر نظام معارف کشور وارد شد. باید گفت که تقابل دو جریان روشنفکری و سنت‌گرا در طول تاریخ افغانستان، خسارت‌های جبران ناپذیری را متوجه فرهنگ، دانش و پیشرفت در این کشور کرده است. این تقابل سبب گردیده است که نظام آموزشی مدرن مبتنی بر ارزش‌های حاکم در جامعه شکل نگیرد، در نتیجه مردم این خطه از نعمت علم و دانش بدور بماند. هر از گاهی که عده‌ای خواسته‌اند تحولی در عرصه

فرهنگ و نظام آموزشی ایجاد نمایند، سنت‌گراها مانع شده و آن را مغایر دین و دینداری قلمداد کرده‌اند. از سوی، تجددخواهان نیز بدون مطالعه و شناخت ساختار جامعه و نظام اعتقادی و ارزشی حاکم بر آن، اقدام به تغییرات در زمینه فرهنگ و آموزش کرده‌اند. در حالی که امروزه ثابت شده است که هر نوع تغییر و تحولی باید بر اساس واقعیت‌های جاری جامعه باشد، نظام اعتقادی و ارزشی - اعم از دینی و غیر دینی - یکی از واقعیت‌های عینی جامعه است که تغییرات اساسی در حیطه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تربیتی باید مبتنی بر آن باشد.

با سقوط امان الله از مقام سلطنت و رویکار آمدن حبیب الله کلکانی تمام طرح‌های نوگرایانه شاه سابق از جمله مدرسه سازی به شیوه نوین که به زعم او مروج بی دینی بود ملغی گردید. وی در نخستین روزهای سلطنت کوتاه خود به مردم گفت: «من اوضاع بی دینی و لاتی‌گری حکومت سابق را دیده، کمر خدمت به دین بستم و شما را از کفر و لاتی‌گری نجات دادم، آینده من پول بیت المال را به تعمیر و مکتب (مدرسه) ضایع نکرده، به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کنند. مالیات و عوارض بلدی و گمرک نخواهم گرفت، شما رعیت منید بروید و به خوشی بگذرانید». اندیشمند، همان، ص ۳۰).

از اقدامات تخریبی حبیب الله کلکانی تعطیلی مکتب مستورات، خانه نشین کردن زنان و محرومیت آنان از تحصیل، حذف زبان انگلیسی و ریاضی از برنامه درسی است.

تربیت دینی در دوره محمد نادر شاه

سردار محمد نادر خان در پانزدهم اکتوبر ۱۹۲۹ (۲۳ میزان ۱۳۰۸ خورشیدی) به سلطنت می‌رسد و در نخستین روزهای زمامداری، اهداف و برنامه هایش را طی فرمان ده ماده ای اعلام می‌کند. ماده هشت آن در مورد معارف است. طبق این ماده «علم و فن برای ترقیات دینی و دنیوی مردم افغانستان» ضروری قلمداد شده است.

محمد نادر خان باتوجه به تجربه تلخ دوران امان الله و تحکیم پایه‌های قدرت خود، راجع به معارف خط مشی محتاطانه اتخاذ می‌کند. بعد از تصمیم شورای ملی چند مکتب پسرانه را در کابل افتتاح کرد و گفت: «ما ملاها را نمی‌رنجانیم، تعلیم و تربیه را تا زمانی که زمینه مساعد نگردد ترویج نمی‌کنیم» (همان، ص ۳۴). ولی مکاتب دخترانه را - که در دوره حبیب الله کلکانی مسدود شده بود - مانند گذشته مسدود نگهداشت. بعد از دوسال ابتدا کلاس قابلگی (مامایی) را در شفاخانه مستورات کابل برای زنان برگذار کرد سپس مکتب دختران را در پایتخت فعال کرد.

همچنین وی برای جلب رضایت علماء مذهبی سعی کرد که آموزش و پرورش در مدارس براساس مبانی اسلامی باشد. طبق قانون معارف مصوب سال ۱۹۳۱ میلادی، تشکیل نظام آموزشی و توسعه آن نظارت مستقیم دولت دانسته شده است، درعین حال بر انطباق تعلیم و تربیه در مؤسسات آموزشی با عقاید اسلامی تأکید گردیده است، در بخشی از این قانون آمده است: «عموم مکاتب افغانستان در زیر نظارت و نقش حکومت می باشند تا امور تربیه و تعلیمیه آنها برخلاف عقاید و مصطلحات اسلامی نبوده به منافع علمیه، فنی و صناعیه موافق باشد. اما اصول تعلیمیه که بامور اعتقادی و مذهبی اهل ذمه تعلق دارد اخلاص کرده نمی شود.» (همان، ص ۳۵).

در ماده ۲۱ همین قانون به شهروندان افغانستان اجازه داده است تا علوم اسلامی و علم اخلاق را به صورت عمومی یا خصوصی یاد بگیرند. (گریگوریان، همان، ص ۳۷۳). بدین ترتیب سلطنت سعی کرد آن محدودیت های را که حبیب الله و امان الله برای محدود کردن نقش مولویهای مسلمان در آموزش اعمال کرده بودند، بردارد. (همان)

محمدرشاه که در دوره اول اصلاحات شاه امان الله، سمت وزارت دفاع را به عهده داشت، نسبت به برنامه ها و توسعه معارف به شکل جاری با دید شک می نگرست و از روند رشد و توسعه آن ابراز نارضایتی می کرد؛ شاید دلیل نارضایتی وی ناشی از شناخت او نسبت به جامعه افغانستان است و برداشت او این بوده است. شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه ظرفیت اجرای برنامه های جدید آموزشی را ندارد. از این رو، در دوره خودش، سعی کرد ضمن توسعه مدارس به شکل مدرن، آن را با مبانی دینی سازگار نماید «گریگوریان» نویسنده کتاب ظهور افغانستان نوین به این مهم اشاره کرده است: در ماده ۲۲ تلاش کمتری شده بود تا سیستم آموزش عمومی را بدون رنجش رهبران دینی توجیه نماید و مدارس افغانستان تحت سرپرستی دولت در زمینه های قرار داده شد که آموزش و پرورش می توانست بعد از آن هم با مبانی اسلامی خود را عیار کرده، سازکاری داشته باشد و هم با علم، هنر و صنعت. در دوران نادرشاه مدارس مدرن با سیستم جدید باز گشایی شد، ولی اسلام در برنامه های سیستم آموزشی افغانستان به صورت کامل سایه افکنده بود. یک مقام مسؤول می گوید: بسیاری از مضامین سنتی در سطح ابتدایی کاهش یافت ولی این کاهش را برنامه های آموزشی مدارس متوسطه، جبران کرد. تاریخ اسلام و تاریخ پیامبران، بخشی از برنامه های تاریخ عمومی شد. باین ترتیب، تمامیت موضوعات سنتی در سطوح مختلف آموزش تأمین گردید. علاوه بر قرآن، از مضامین دینی که در این دوره مورد توجه بوده است پنج گنج (پنج خزانه) است که در بردارنده نکته های اخلاقی، پند و اندرز و نیز مفاهیم و قوانین مذهبی

که یک فرد مسلمان باید آنها را در زندگی خود رعایت نماید.

در سال ۱۹۴۴، دولت مدرسه ای برای آموزش قانون اسلامی تأسیس کرد که تا سال ۱۹۵۰ تبدیل به دانشکده الهیات وقوانین اسلامی دانشگاه کابل شد. (همان، ص ۳۷۲-۳۷۳).

بنابر این، در این دوره گرایش دینی در نظام آموزشی شدیدتر از گذشته است. بیشترین برنامه‌های درسی در زمینه دینی نیز در مقطع متوسطه می‌باشد. از سوی دیگر، در فرایند تعلیم و تربیت بین اهداف، محتوا و شیوه‌های تربیتی هماهنگی دیده می‌شود چنانچه در دوره گذشته این گونه نبود. اما این که نظام تربیتی تا چه میزان در فرایند دینی شدن مردم بخصوص جوانان تأثیرگذار بوده است، اطلاعات در دست نیست؛ ولی آنچه مسلم است این که نظام آموزشی کشور مبتنی بر نظام اعتقادی و ارزش‌های حاکم بر جامعه آن روز افغانستان بوده است. از سوی دیگر، تحرکات مشابه دوره قبل در این دوره مشاهده نمی‌شود، تمام استراتژی و سیاست‌های کلی آموزش و پرورش محافظه کارانه و محتاطانه است.

تربیت دینی در دوره محمد ظاهر شاه

تربیت دینی در مدارس افغانستان، در این دوره، در چهار مرحله قابل بررسی است:

مرحله نخست، با روی کار آمدن هاشم خان عموی محمد ظاهر شاه، بحیث صدر اعظم افغانستان، شروع می‌شود. سیستم آموزش در این دوره ده ساله بوده است چهار سال ابتدایی، سه سال متوسطه و سه سال ثانویه. در دوره ابتدایی برنامه درسی شامل کورس‌های اجباری در سه سطح زبان فارسی، پشتو و عربی، قرآن و معارف اسلامی بوده است. زبان عربی به عنوان زبان دینی در تمام مدارس تدریس می‌شد. از اقدامات دیگر در این دوره تأسیس مدرسه شرعی در سال ۱۹۴۴ میلادی است که از آن تحت عنوان مدرسه الهیات یاد شده است. (همان، ص ۴۳۴). و هدف از آن این بوده است که، ملاهای مذهبی با مقتضیات جدید سیاسی دولت ساخته شوند. اندیشمند، همان، ص ۱۴۰). چنانچه بعداً یادآور خواهم شد این مدرسه با گرایش صرفاً دینی ساخته شده است و دست آورد خوبی هم داشته است و برخی از رهبران جهادی اهل سنت افغانستان از این مدرسه فارغ التحصیل و پا به عرصه سیاست گذاشته اند.

مرحله دوم از سال ۱۹۴۶ م با انتصاب «شاه محمود» عموی دیگر شاه به عنوان صدر اعظم، آغاز می‌شود. انتصاب وی به صدر اعظمی موجب تحول مثبت در کشور بخصوص در عرصه آموزش و پرورش می‌گردد. در این دوره قانون اساسی جدید با پارلمان انتخابی شکل می‌گیرد. در

قانون اساسی جدید چند ماده به معارف (آموزش و پرورش) اختصاص دارد و در آن اجباری شدن دوره ابتدایی و مبتنی بودن معارف بر مبانی اسلامی تأکید شده است.

مواد درسی در این دوره هم همان مضامین دوره قبل است. تنها چیزی که قابل توجه است نظارت بیشتر دولت بر آموزش و پرورش است تا امور تربیتی با باورهای دینی مخالف نباشد.

مرحله سوم این دوره از سال ۱۹۵۳ و همزمان است با صدارت سردار محمد داوود خان برادر زاده محمد ظاهر شاه. داوود خان علیرغم که فرد تندخو و مستبد است؛ ولی علاقمند به پیشرفت و ترقی کشور در زمینه‌های مختلف از جمله در عرصه تعلیم و تربیت است لذا آموزش و پرورش در دوره صدارت او از رشد نسبی برخوردار است. در این دوره علاوه بر مواد درسی که در دو دوره قبل بود و بیشترین مواد درسی را مضامین دینی تشکیل می‌داد ماده‌های دیگری چون «نجاری، خیاطی، قالی بافی، سنگ تراشی، تابشیرسازی، (گج) گلیم بافی، کلالی، سطرنجی بافی (یگ نوع فرش است که در سابق در خود افغانستان تولید می‌شد)، داشکاری (کوره آجر پزی) خشت پخته و غیره گنجانیده شد.

از تحولات مهم در زمینه معارف در این دوره، توسعه آموزش زنان و دختران است. اقدام سردار محمد داود در رفع حجاب زنان، در سال ۱۹۵۸، موجب حضور بیشتر زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و آموزشی شد و زمینه ساز توسعه آموزش زنان گردید. آموزش و سواد آموزی زنان چیزی است که همواره مورد تأکید اسلام می‌باشد - البته با حفظ شؤنات اسلامی و کرامت انسانی زنان -، اما اقدامات نخست وزیر در ارتباط با گسترش آموزش زنان با حاشیه‌هایی مثل بر داشتن حجاب در سطح جامعه و مکاتب همراه بود که بدون تردید با آموزه‌های دینی در تضاد است. در حالیکه تصمیم و اقدام مشابه شاه امان الله در گذشته با چالش روبرو بود و مخالفت و طغیان مردمی را بدنبال داشت؛ اما اقدامات سردار محمد داود سه دهه بعد از آن با موانع و مخالفت جدی روبرو نگردید و وی موفق شد برنامه‌هایش را در این خصوص عملی سازد. با گسترش مدارس زنان، آنها به تحصیلات عالی هم دست یافتند، در دانشگاه دختر و پسر در یک کلاس شرکت می‌کردند.

با اینکه در این مرحله تربیت دینی در نظام تعلیم و تربیت از جایگاه مطلوب برخوردار است، اما در اواخر شاهد رفتارهای هستیم که تربیت دینی را با مشکل مواجه می‌کند. نظیر آنچه که در دوره شاه امان الله رخ داد. از این رویک نوع عدم هماهنگی بین هدف، محتوا و شیوه‌های تربیتی دیده می‌شود. رفع حجاب در میان دختران دانشجو و اختلاط آنان با پسران دانشجو در یک کلاس

از شیوه‌های نادرستی است که فرایند تربیت دینی را آسیب پذیر می‌کند و بالاخره مرحله چهارم، با صدارت افرادی خارج از خانواده سلطنتی آغاز می‌شود و یک دهه را در بر می‌گیرد که از آن به دوره دموکراسی در افغانستان یاد شده است. با استعفای محمد داوود خان از سمت نخست وزیری در سال ۱۹۶۳م، محمد ظاهر شاه دکتر محمد یوسف را برای تصدی این سمت معرفی می‌کند. در دوره او یک قانون اساسی نسبتاً مدرن به تصویب می‌رسد. ماده سی و چهارم آن مربوط به معارف است. محورهای اساسی آن هم در طی یازده ماده بیان گردیده است. ماده دوم به اهداف معارف بطور کلی اشاره دارد: «اهداف اساسی تمام فعالیت های تعلیمی و تربیوی و فعالیت های فرهنگی دولت انکشاف استعدادهای جسمانی، روحی و معنوی افراد و تقویہی احساس وطن پرستی و بشری، وفاداری به سلطنت، ترریق و تلقین نمودن احساس مسئولیت فردی و اجتماعی برای پیشرفت و ارتقای کشور، صلح و سلام در دنیا و تقویہی همکاری بین المللی بوده است.»

ماده هشتم راجع به رعایت اصول اسلامی در مراحل آموزش و نیز تدریس محتوای دینی است: اساسات دین مبین اسلام باید در ساحه‌ی تعلیمات ابتدایی و ثانوی به شاگردان تدریس شود. البته شاگردان غیرمسلمان با درخواست اولیای شان از این امر مستثنی اند. (اندیشمندف همان، ص ۶۷).

اهداف کلی تعلیم و تربیت در این مرحله از جامعیت نسبی برخوردار است، اما به اهداف تربیتی از دیدگاه اسلام توجه کافی نشده است. همچنین برخی امور جز اهداف تربیتی ذکر شده است که با مبانی دینی سازگار نیست مانند «احساس وطن پرستی و بشری» در آموزه‌های دینی آنچه مورد تأکید قرار گرفته است وطن دوستی و بشر دوستی است، و حب وطن از ایمان دانسته شده است. بین وطن دوستی و وطن پرستی تفاوت هست.

دوره ابتدایی در نظام آموزش و پرورش در این دوره، شش سال است و برای آن اهدافی تعیین شده است که «پرورش شاگردان بمنظور پیروی از اساسات دین مبین اسلام» جزء اهداف این دوره است.

بیشترین تحول در عرصه تربیت دینی معارف افغانستان در دوره دموکراسی، به اوایل این دوره بر می‌گردد. در قانون اساسی آن، تربیت دینی با اهمیت نگریسته شده است؛ هر چند که در برنامه درسی آن کاستی‌هایی وجود دارد که نمی‌تواند اهداف مصرح در قانون اساسی و نیز اهداف مورد نظر در مقاطع مختلف تحصیلی را تأمین نماید و این را می‌توان از ضعف‌های اساسی در نظام

آموزشی این دوره دانست. اما زمان پایانی دوره دموکراسی که با صدارت افرادی چون محمد هاشم میوند وال، نور احمد اعتمادی، دکتر عبد الظاهر و محمد موسی شفیق همراه است، تغییراتی مشاهده نمی‌شود و فرایند تربیت دینی مانند گذشته ادامه دارد. در زمان زمامداری نور احمد اعتمادی بیرون از حوزه معارف و در سطح جامعه تحرکاتی دیده می‌شود که با اصول اسلامی هم خوانی ندارد. میدان دادن به احزاب سیاسی غیر اسلامی، چشم پوشی در برابر چپی‌ها، تبعید روحانیون، نمایش فیلم و کاریکاتورهای ضد دینی و توهین آمیز به دین اسلام بخشی از این تحرکات است.

بر خلاف دوره نور احمد اعتمادی، در زمان صدارت موسی شفیق یک سری فعالیت‌هایی انجام می‌گیرد که در راستای ترویج آموزه‌های دینی قرار دارد، پخش اذان در موقع اوقات شرعی و نیز تبلیغات اسلامی از طریق رادیو دولتی، منع تعقیب فعالین مبارز مسلمان و علماء دینی و مسدود نمودن مراکز فحشاء و فساد مانند شهر غلغله کابل بخشی از این فعالیت‌ها است. موسی شفیق در خانواده مذهبی تربیت یافته است. او فرزندمولوی محمد ابراهیم کاموی است. اقدامات او در ایجاد فضای دینی مؤثر بوده است. بدون تردید آنچه در فرایند تربیت بیش از محتوا اهمیت دارد، فضای است که متریان در آن بسر می‌برند. اگر بخواهیم فرزندان ما متدین بار بیایند فضای مرکز آموزشی و نیز فضای جامعه باید فضای دینی باشد. پخش اذان از رسانه جمعی و همچنین تبلیغات اسلامی می‌تواند در فضای دینی جامعه کمک نماید. چنانچه وجود مراکز فساد و تبلیغات ضد دینی می‌تواند جامعه را از مسیر دینی شده منحرف نماید.

موسی شفیق تحصیلات متعارف را در دینی و دولتی و تحصیلات عالی را در رشته حقوق در کشور مصر و ایالت متحده آمریکا به پایان رساند. (دولت آبادی، ۱۳۸۱، ص ۴۶) گفته می‌شود که وی فردی خوش سلیقه و خوش لباس و به زبان‌های پشتو، دری، عربی، انگلیسی و فرانسوی تسلط داشته است. (فیاضی کابلی، همان، ص ۱۸۱).

تربیت دینی در دوره حزب دیمو کراتیک خلق

با کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ و روی کار آمدن حزب دموکراتیک خلق به رهبری نور محمد تره‌کی، نظام جدید با گرایشی مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیستی شکل گرفت. اهداف و برنامه‌های دولت جدید هم بر مبنای همین گرایش اعلام شد. از اهداف مهم دولت جدید توسعه آموزش و پرورش و محو بی‌سوادی از جامعه افغانستان اعلام شد. برای اجرای چنین هدفی نیازمند

اصلاحات در سطوح مختلف بود، نخستین حرکت اصلاحی از قانون اساسی شروع شد. در تابستان ۱۹۷۸ میلادی قانون اساسی جدیدی بر مبنای سوسیالیستی تنظیم گردید. تغییرات بنیادی هم طبق قانون اساسی جدید بر سه پایه اصلی استوار است که از پایه‌های مهم آن «تغییر نظام و تفکر اجتماعی، یعنی گذر از اسلام به سوسیالیسم و گذر از نظام و تفکر قبیله‌ای و طایفه‌ای به نظام و تفکر سوسیالیستی» می‌باشد.

برای تحکیم این ایده مجبور به تغییر نظام آموزشی بودند لازم بود که برنامه‌ها و منابع آموزشی بر مبنای تفکر سوسیالیستی تغییر یابد. از اینرو بر آن شدند ساختار آموزشی کشور را تغییر دهند. بر این مبنای، برنامه‌های اسلامی از رادیو و تلویزیون کابل حذف گردید، تدریس مواد درسی مذهبی در دانشگاه‌ها و مدارس حذف گردید و به جای آن دروس مارکسیستی گذاشته شد (علی ابادی، ۱۳۷۲، ۱۶۵ و ۲۶۳).

با تغییر تفکرات اجتماعی و قانون جدید نظام معارف، فصل جدیدی در تاریخ تعلیم و تربیت کشور گشوده می‌شود و تربیت دینی نسبت به دوره‌های قبل با چالش‌های جدی‌تری روبرو می‌گردد، زیرا در دوره‌های قبل مضامین دینی بخش از محتوای آموزشی را تشکیل می‌داد، اما گاهی از نظر هدف‌گذاری و بعضاً از لحاظ شیوه‌های تربیتی دچار مشکل بود؛ ولی در شرایط کنونی، تربیت دینی مبتنی بر دین اسلام از ساختار نظام آموزشی حذف و تربیت دینی مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیستی جایگزین آن می‌گردد.

مبارزه حزب دموکراتیک خلق با دین اسلام و تعلیمات معارف آن منحصر در مکاتب و دانشگاه‌ها نبود. از اوایل پیروزی حزب، مبارزه با روحانیون - که نقش اساسی در تعلیمات اسلامی داشتند - نیز شروع شد. با دستگیری وسیع علما و اعدام دسته‌جمعی آنان، به تدریج مساجد، حسینیه‌ها و حوزه‌های علمیه تعطیل گردید. بدین ترتیب تربیت دینی در غیر نظام آموزشی نیز از بین رفت.

ادامه روند مدیریتی در مؤسسات آموزشی و دستگیری و اعدام افراد مذهبی و سیاسی مخالف، زمینه ساز شورش و انقلاب مردمی گردید. بدین ترتیب تجربه تلخ اصلاحات دوره شاه امان الله در کشور تکرار شد. با وقوع انقلاب و گسترش آن در سراسر کشور مکاتب دولتی در مناطق مختلف به جز شهرهای بزرگ تعطیل گردید، تعطیلی مکاتب با وجود که ضربه مهلکی بر پیکر فرهنگ و آموزش کشور به حساب می‌آید، ولی از شکست کامل برنامه‌ها و اهداف آموزشی و تربیتی مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیستی حکایت دارد. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا هر نوع اصلاح و نوآوری

در خصوص مسایل فرهنگی باید در قالب فرهنگ بومی و ارزش‌های حاکم بر جامعه باشد. بناً واقع بینی یک امر عقلایی و اصل پذیرفته شده در حوزه علوم می‌باشد که در حیطه برنامه‌ریزی باید مورد توجه باشد. بنابراین نمی‌توان یک تفکر وایدئولوژی را بدون ملاحظه واقعیت‌های جامعه، برآن تحمیل کرد. اصلاحات شاه امان الله برای ما درس آموز است.

در دوره حفیظ الله امین نیز روند آموزش و پرورش مانند گذشته است، با اینکه شورش‌ها نسبت به سیاست فرهنگی حزب حاکم رو به گسترش است؛ اما در مدیریت جدید هیچ‌گونه تغییر موضعی دیده نمی‌شود. اهداف، محتوا، اصول و روش‌ها در تعلیم و تربیت همچنان بر محور مبانی سوسیالیستی است.

با سقوط حفیظ الله امین و روی کار آمدن ببرک کارمل، سیاست حزب نسبت به دین و امور مذهبی تغییر می‌کند خط مشی آن نسبت به گذشته محتاطانه و محافظه‌کارانه است. یکی از سیاست‌های بنیادی حاکمیت در دوره مدیریت کارمل، ارج نهادن به دین اسلام و تعامل با علمای مذهبی است. یک محقق فرانسوی در خصوص رویکرد جدید حزب دموکراتیک خلق می‌گوید: «تنها امر تازه واقعی وایدئولوژیک در برنامه‌های حزب خلق دموکراتیک افغانستان تحت رهبری کارمل دقیقاً همین نکته بود، این امر نشان می‌دهد که بسیاری از فعالان خلقی قویاً بر ضد اسلام و یا لا اقل ضد علمای مذهبی بودند» (جیوستوزی، ۱۳۷۰، ص ۷۰).

این سیاست ببرک کارمل با عکس العمل‌های دیگر اعضا حزب همراه است؛ ولی وی با هدف اعتبار مذهبی رژیم به تعقیب گسترده این سیاست پرداخت. بدنبال چنین سیاستی وی در اموری محدودی گام‌های عملی نیز برداشت. گام‌های عملی وی در دو بخش تعلیم و تربیت و مسایل اداری و اجرایی کشور است. در بخش اول بدون ملغی اعلام کردن نظام تعلیم و تربیت مبتنی بر وایدئولوژی سوسیالیستی، دروس مذهبی به مدت سه ساعت در هفته، جز برنامه درسی مکاتب و دوره‌های مبارزه با بی‌سوادی قرار گرفت. تلوزیون که از آن می‌توان به عنوان ابزاری تعلیم و تربیت در سطح عمومی استفاده کرد، اقدام به پخش برنامه‌های مذهبی به مدت یک ساعت در عصرها کرد.

از اقدامات وی در دیگر بخش‌ها تصویب قانونی در سال ۱۹۸۱ میلادی است که بر اساس آن دولت از سفرهای زیارتی به مکه و کربلا حمایت می‌کرد. بازسازی مساجد و احداث آن مورد توجه قرار می‌گیرد به گونه‌ای که تعداد مساجد در این مدت چند برابر می‌گردد. در سال ۱۹۸۷ م دین اسلام دین رسمی کشور اعلام شد به تبع آن در برخی مناطق مانند هرات مشروبات الکلی

ممنوع اعلام شد (همان، ص ۷۲)

بطور کلی خیلی از محدودیت‌های وضع شده برای فعالیت‌های دینی ملغی گردید. با رفع محدودیت‌ها مراسم عبادی نماز در میان قوای نظامی و پلیس نیز رواج پیدا کرد. از سال ۱۹۸۶م هر غند دو مسجد و دو پیش نماز داشت، دلیل مساله را باید در ریشه دار بودن و نیز میزان پای بندی مردم افغانستان به باورهای دینی جستجو کرد. به باور برخی محققین (احمد رشید، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵) که از نزدیک به مطالعه فرهنگ مردم افغانستان پرداخته است اسلام همواره در مرکز زندگانی مردم عادی افغانستان بوده است. وی همچنین می‌گوید اگر چه در اسلام خواندن نماز در پنج نوبت، روزه در ماه رمضان یا دادن زکات به عنوان کمکی اسلامی برای فقراء وجود دارد، اما مسلمانان کمی در دنیا، از رسوم و دینداری اسلام، این چنین با نظم و احساس، همانند افغان‌ها پیروی می‌کنند.

اسلام پایه ای مستحکم برای اتحاد مردم مختلف و چند قومی افغانستان بوده است. نماز که اساسی ترین نماد دینداری مسلمانان می‌باشد در میان مردم افغانستان بسیار قابل توجه است اقشار مختلف با هر گرایشی به نماز اهمیت می‌دهند و آن را بر هر کاری دیگر مقدم می‌دارند احمد رشید می‌گوید: من در ملاقات با پادشاه مسن سابق افغانستان، ظاهر شاه، در رم در سال ۱۹۸۸م، خود دیدم که او به آرامی مصاحبه را قطع کرد تا بتواند به اطاق دیگر برود و نماز بخواند وزرا کمونیست در دفاتر کار خود نماز می‌خواندند. مجاهدین برای خواندن نماز از جنگ دست می‌کشیدند. (همان). با این وجود طبیعی است، سربازان و افسران ارتش در حکومت کمونیستی که از پدر و مادر مسلمان متولد و در محیط اسلامی رشد یافته اند با رفع موانع از برپایی مناسک دینی از آن استقبال کردند.

به هر صورت رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان تمام تلاش خود را به کار می‌بردند تا خود را معتقد به اسلام جلوه دهند آنها به مساجد می‌رفتند و در تلوزیون از اسلام سخن می‌گفتند تا آنجا که در تبلیغات آنها سلمان رشدی به خاطر نوشتن کتاب آیات شیطانی محکوم شد. (جیوستر، همان، همان، ص ۷۶).

با استعفا ببرک کارمل از ریاست جمهوری و روی کار آمدن دکتر نجیب الله که همزمان است با خروج نیروهای شوروی از افغانستان، شاهد تغییرات اساسی تر در حوزه معارف از سوی حزب حاکم هستیم. از تغییرات مهم در این حوزه، تغییر در اهداف معارف است. از تحولات مهم دیگر در این برهه تغییرات ساختاری معارف از لحاظ استراتژی آموزشی و

مواد درسی است. در زمینه استراتژی آموزشی می‌توان به لغو اتاق دوستی افغان شوروی اشاره کرد. اتاق دوستی در واقع اتاق فکری مشترک بین دو دولت شوروی سابق و دولت جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان است. این اتاق فکری در مراکز آموزشی هم قرار داشته است. استنباط نگارنده این است، که هدف از استقرار اتاق دوستی در مراکز آموزشی جهت دادن آموزش و همسوسازی آن با مکتب سوسیالیستی بوده است. بدنبال چنین اقدامی و پایه‌گذاری نظام آموزشی جدید، پیشنهاد می‌شود که مواد درسی باید با ارزش‌های ملی و دینی هماهنگ باشد از علما مذهبی هم دعوت می‌شود که در برنامه ریزی آموزش و پرورش سهم بگیرند. در سال ۱۹۸۸م دانشگاه اسلامی و نیز در سال ۱۹۸۹م مدرسه اسلامی زنان در کابل تاسیس می‌گردد.

در زمینه دوم نیز مواد درسی مورد بازبینی قرار گرفت، بموجب آن مضامین سیاسی وایدلوژیکی مبتنی بر ایدلوژی مارکسیزم ولنینیزم وتاریخ شوروی تقلیل می‌یابد وبجا آن مضامین دینی اضافه می‌شود. (اندیشمند، ص ۱۳۶).

مجاهدین و تربیت دینی

سیاست‌های دین ستیزانه حزب دموکرات خلق در عرصه آموزش و پرورش، جو بدبینی نسبت به معارف در جامعه افغانستان ایجاد کرد؛ باشروع انقلاب بخش عظیمی کشور از تحت کنترل دولت خارج ودر اختیار مجاهدین قرار گرفت وبه تبع آن مدارس دولتی این مناطق تعطیل گردید. در مناطق شیعه نشین تا یک مدت طولانی مکتبخانه‌ها جای مکاتب دولتی را گرفتند. در سال‌های اخیر با کمک سازمان‌های بین المللی وکمک‌های مردمی مدارس دولتی بازسازی و شروع به فعالیت کردند. نصاب تعلیمی وکتب درسی این مدارس همان کتب درسی است که توسط «مرکز تعلیم و تربیه برای افغانستان» مستقر در پیشاور پاکستان، تدوین شده است؛ اما در مناطق سنی نشین در کنار مدارس دینی، مدارس دولتی سابق بارویکرد ونصاب تعلیمی جدید توسط گروه‌های جهادی فعال شد. امکانات مادی این مدارس از کمک‌های سازمان‌های خیریه بین المللی تامین می‌گشت. احزاب جهادی مانند حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، محاذ ملی اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی وجبهه ملی نجات اسلامی مجریان تعلیم و تربیت در مناطق آزاد شده بودند.

در ابتدا احزاب یاد شده نصاب تعلیمی واحد نداشتند بعدها که «مرکز تعلیم و تربیه برای افغانستان» توسط ایالت متحده آمریکا تأسیس می‌شود نصاب تعلیمی واحد در سه مقطع

ابتدایی، متوسطه و ثانویه تدوین می شود و در اختیار نمایندگان احزاب فوق قرار می گیرد. محتوای اصلی کتب درسی در بخش دینی و اجتماعی بیش تر با هدف مبارزه با اشغالگران و حزب دموکراتیک خلق و گرایش به جهاد و شهادت تدوین گردیده است، این نگرش حتی در کتاب ریاضی نیز به چشم می خورد. براساس همین نصاب تعلیمی جهان بدو قطب متضاد کفر و اسلام ترسیم شده است وظیفه هر مسلمان است که برضد کفار جهاد نماید. بنابراین در نصاب تعلیمی مضامین دینی زیاد ولی مضامین علمی و تخصصی محدود است. در تدوین متون درسی برای مقاطع مختلف، شرایط سنی شاگردان هم رعایت نگردیده است. محتوای کتب درسی در دوره ابتدایی مشتمل بر فقه اسلامی و تاریخ اسلام است «که تدریس آن نه برای کودکان ابتدایی بلکه برای کودکان دوره متوسطه و ثانویه مناسب است» (همان، ۱۴۶). پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان همین نصاب تعلیمی از سوی وزارت تعلیم و تربیه دولت موقت گروه های جهادی مستقر در پاکستان در سال ۱۹۸۸م مورد پذیرش قرار گرفت.

دولت اسلامی و تربیت دینی

برای نخستین بار در تاریخ کشور، دولت اسلامی به رهبری مجاهدین و پس از سقوط دولت جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۳۷۱ شکل می گیرد. ریاست دولت به عهده برهان الدین ربانی یکی از رهبران مجاهدین در دوره جهاد اسلامی است. دو ماه بعد از تشکیل دولت اسلامی خطی مشی آن در مورد معارف توسط رئیس دولت اعلام می شود. در این خطی مشی بر رشد ذهنی و علمی فرزندان کشور بر مبنای اصول اسلامی تأکید می گردد. براساس طرحی که از سوی دولت اسلامی اعلام گردیده است، معارف اسلامی به حیث یک ماده مهم درسی در مؤسسات آموزشی در سطح عمومی و عالی خواهد بود. همچنین مضامین درسی که برخلاف اصول ثابت اسلام و معیارهای اخلاقی تنظیم گردیده است ملغی می گردد:

«ناگفته نماند بعد از این در مکاتب و مؤسسات تعلیمی کشور، معارف اسلامی به عنوان اساسی ترین ماده ی تعلیمی جزء نصاب درسی قرار خواهد گرفت. دولت اسلامی وظیفه دارد تا آندسته موادی را که برخلاف اصول ثابت اسلامی و معیارهای اخلاقی اسلام در کتاب های درسی مکاتب درج گردیده است از طریق فعال ساختن نهاد اشراف بر مضامین و نصاب درسی حذف نموده و آنرا ملغی قرار دهد» (اندیشمند، همان، ص ۱۶۳).

در راستای تحقق هدف اخیر، تمامی مضامین درسی که در دوران حکومت حزب دموکراتیک خلق با گرایش غیر دینی نوشته شده بود از نصاب درسی مکاتب و مؤسسات عالی آموزش حذف گردید. از آن پس حدیث، تفسیر، عقاید، فقه، بینش اسلامی، تجوید، صرف و نحو جز برنامه‌های درسی در سه مقطع ابتدایی، متوسطه و ثانوی گردید. بینش اسلامی وثقافت اسلامی (فرهنگ اسلامی) نیز جزء برنامه درسی در دوره ثانویه مکاتب و مؤسسات عالی است. گفتنی است که دروس فوق در دوره عمومی و تحصیلات عالی الزامی شمرده شده است. باوجود خوشبینی نسبت به تربیت دینی در این دوره، ولی بدلیل عدم ثبات سیاسی در دوه دولت اسلامی و بروز اختلافات و جنگ‌های داخلی، نصاب تعلیمی مورد نظر دولت اسلامی در سراسر کشور اعمال نشد.

تربیت دینی در دوره امارت اسلامی

گروه طالبان یک جنبش سیاسی - نظامی است که در واکنش به نابسامانی‌های امنیتی و اخلاقی دوره حکومت اسلامی تشکیل یافته است. آبشخور فکری آن دین اسلام و معارف اسلامی می‌باشد. رهبری آن به عهده روحانیون و طلاب علوم دینی اهل سنت افغانستان و عمدتاً از قوم پشتون است. هدف از تشکیل این گروه مبارزه با فساد و نا امنی است که در قلمرو دولت اسلامی جریان دارد. گروه طالبان ابتدا ماهیت دینی دارد هدف آن اصلاح جامعه از فساد است؛ اما بعدها ماهیت سیاسی و نظامی نیز پیدا می‌کند. از این رو علاوه بر مبارزه علیه فساد سقوط دولت اسلامی که به زعم این گروه عامل فساد و نا امنی می‌باشد، در دستور کار آن قرار می‌گیرد.

سرانجام گروه طالبان پس از چند سال تلاش و مبارزه مسلحانه در ششم ماه میزان ۱۳۷۵ پایتخت را از کنترل دولت اسلامی خارج و وارد شهر کابل می‌شوند. آنان پس از تسلط بر بخش زیاد از کشور و تصرف شهر کابل، با تشکیل شورای شش نفره دومین دولت اسلامی را در تاریخ افغانستان پایه گذاری کردند. یک سال بعد دولت اسلامی به امارت اسلامی تغییر کرد.

دیدگاه رهبران این گروه در مورد نحوه مدیریت کشور و نهادهای اجتماعی از جمله تعلیم و تربیت به شکل مدرن آن، با دیدگاه رایج دنیا متفاوت است. از نظر آنان کسب علوم اسلامی ارجحیت داشته و فراگیری دانش به شکل نوین آن در درجه دوم اهمیت قرار دارد. مولوی حفیظ الله حقانی یکی از کارمندان ارشد امارت اسلامی، در مورد سیاست رهبران طالبان راجع به آموزش به شیوه جدید می‌نویسد: «اکثر رهبران تحریک طالبان معتقداند که تعلیم دینی اصل

است و تعلیم عصری یک امر درجه دو. بنا براین این نوع تعلیم آنقدر جالب توجه آنان نیست. این دیدگاه بر وضع تعلیمی در افغانستان تأثیر گذاشته است. طالبان قبل از ورود به کابل لیسه‌ها و مکتب‌ها را در ولایت‌های لوگر و میدان به دلیل جریان جهاد ضد فساد بسته و مدعی شدند که این تعلیم یک امر اضافی است و شرکت در جهاد در قدم نخست قرار دارد.» (اندیشمند، همان، ص ۱۷۳). بنابراین آموزش معارف دینی و نیز تربیت دینی محور همه آموزش‌ها و مقدم بر آن‌ها است.؛ تقدم علوم دینی جز قانون معارف در امارت اسلامی است. در ماده ۵۴ آن آمده است: به منظور اینکه اهمیت آموزش دینی و احکام شرعی برای طلاب (شاگردان) معلوم شده باشد، استادان امتحان و ادارات مربوط مکلف اند تا در امتحانات نسبت به علوم عصری به سوالات و نمرات علوم دینی ترجیح دهند. اما در خصوص فراگیری علوم غیر دینی از لحاظ شرعی، دیدگاه رهبران طالبان متفاوت است. برخی از آنان فراگیری علوم جدید را مباح، تعدادی مکروه و شماری از آنها آموزش مضامین نظیر ساینس و علوم انسانی را حرام می‌دانند.

با توجه به اصل تقدم علوم دینی نظام معارف کشور، اقداماتی نیز در این خصوص صورت می‌گیرد، از جمله اقدامات افزایش دروس دینی در برنامه درسی مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی و کاهش مضامین دیگر است، این درحالی است که در دوره دولت اسلامی مجاهدین دروس دینی به حد کافی افزایش یافته است. ماده درسی دینی این دوره عمدتاً قرآن و احکام شرعی می‌باشد.

علاوه برافزایش دروس دینی در مدارس و تحصیلات عالی، مقرر شد که فضای حاکم بر آموزش نیز فضای دینی و اسلامی باشد. از این رو تراشیدن ریش و پوشیدن کت و شلوار ولخت بودن سرکه در دوره‌های قبل رواج داشت، ممنوع گردید و گذاشتن ریش برای افراد بالای ۱۸ سال، پوشیدن دستار (عمامه) برای افراد دوازده سال الزامی گشت. گفتنی است که «کت و شلوار» در امارت اسلامی لباس غیر شرعی و پوشیدن آن حرام است.

بنابراین استادان و شاگردان بالای ۱۲ سال ملزم به استفاده از عمامه بودند و معلمان مکاتب و اساتید دانشگاه‌ها حق نداشتند ریش خود را بتراشند.

اما تحصیل دختران و زنان که یک مساله چالشی در طول تاریخ معارف افغانستان بوده است، در دوره حاکمیت امارت اسلامی زنان و دختران از حق تحصیل محروم است. هرچند که در قانون معارف امارت اسلامی زنان و دختران با رعایت حدود شرعی مجاز به تحصیل اند اما تا پایان حکومت امارت اسلامی این قانون عملی نشد و از تحصیل آنان جلوگیری بعمل آمد.

با وجود اهتمام امارت اسلامی به تربیت دینی در نظام تعلیم و تربیت، امید می‌رفت که تربیت دینی بتواند جایگاه واقعی خود را در بدنه نظام تعلیم و تربیت پیدا نماید؛ اما بدلیل عدم تعادل در برنامه درسی و نیز نبود ساز و کار مناسب آموزشی و تربیتی، نه تنها این امر محقق نشد که سبب خدشه دار شدن تربیت دینی در افکار عمومی بخصوص نسل جوان جامعه گردید. قراین و شواهد حال در مکاتب و مؤسسات عالی از تمایل ضعیف نسل جوان به آموزه‌های دینی حکایت دارد.

نتجیه‌گیری و جمع بندی

از بررسی سیر تاریخی تربیت دینی در نظام معارف افغانستان نتایج ذیل بدست می‌آید:

الف) در دوره بعد از اسلام، آموزه‌های دینی محور نظام تعلیم و تربیت است و این امر در دین باوری مردم نقش اساسی داشته است. پای بندی مردم به امور عبادی - اخلاقی و صبروری سخت کوشی و مقاومت در برابر بیگانه‌ها از دست آوردهای اصلی تعلیم و تربیت به شکل دینی می‌باشد.

ب) در دوره نظام جدید و عصری، تربیت دینی با فراز و نشیب همراه بوده است. در آغاز و دوره نزدیک به دوره سنتی معارف اسلامی مورد توجه است؛ در دوره دورتر مضامین علمی بیشتر مورد تأکید است و این امر مخالفت سنت گرایان را در پی دارد. در یک برهه تربیت دینی از نظام معارف حذف می‌گردد. در دوره کوتاه تعلیم و تربیتی محور نظام قلمداد می‌گردد و لی جامه عمل نمی‌پوشد. بطور کلی باید گفت که نظام جدید معارف در کشور در طول حیات علمی خود، محل نزاع و درگیری دو طیف سنت گرایان و تجدد خواهان بوده است. توجه افراطی سنت گرایان به تربیت دینی و نفی علوم جدید و موضع گیری افراطی تجدد خواهان باعث گردیده است که نظام تعلیم و تربیت همواره با چالش روبرو باشد و هیچگاه به اهداف خود در زمینه دینی و علمی دست پیدا نکند.

کتابنامه

- قرآن کریم،
احمد رشید، طالبان، ترجمه نجمه خندق، نشر بقعه، تهران ۱۳۸۱
پژوهشکده حوزه و دانشگاه، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، قم، تهران، (سمت) ۱۳۶۰.
پژوهشکده حوزه و دانشگاه، در آمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی، (اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، تهران سمت، ۱۳۸۳.
جعفری، محمد تقی، ارکان تعلیم و تربیت، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران، ۱۳۸۸.
جیو ستوزی، افغانستان کلید یک قاره،
حاجی ده آبادی، محمد علی، در آمد بر نظام تربیتی اسلام، قم مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷.
دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۱
شعبانی، حسن، مهارت های آموزشی و پرورشی، سمت، تهران، ۱۳۷۷
غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران انتشارات جمهوری، ۱۳۸۳
فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر ۱ و ۲ مؤسسه انتشارات عرفان، تهران ۱۳۷۴
وارتان گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستان، ۱۳۸۸.
وزارت معارف افغانستان، نصاب تعلیمی معارف افغانستان، کابل، وزارت معارف، ریاست عمومی
انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی، ۱۳۹۰، چاپ اول.
ویان، رسول جغرافیه عمومی هرات، مشهد، ترانه مشهد، ۱۳۸۸.